

نوجوانان اولویت‌م هستند

به خاطر نزدیکی خانه‌اش به مسجد حجتی‌الندشت از سال ۱۳۹۴ امامت نماز صبح را به او می‌سپارند و از سال ۱۴۰۰ هم امام جماعت هر سه نوبت نماز می‌شود. درس خواندن و تدریس در حوزه، فرماندهی پایگاه بسیج و امامت نمازگزاران مسجد، کار هر روز او می‌شود. اما این کارها ذره‌ای از دغدغه‌اش نسبت به نوجوانان کم نمی‌کند و همچنان احساس می‌کند در این مسیر کم گذاشته است.

یک روز سری به هنرستان غیرانتفاعی نزدیک مسجد می‌زند و می‌گوید: اگر می‌شود، من به عنوان امام جماعت به اینجا بیایم. آن‌ها از این پیشنهاد استقبال می‌کنند. او تعریف می‌کند: خوشبختانه نماز ظهرشان را ساعت ۱۲:۱۰ می‌خوانند. گفتیم نماز ظهر مسجد را می‌خوانیم؛ بعد پیش شما می‌آیم. آن‌ها هم استقبال کردند. کم‌کم با دانش‌آموزان ارتباط گرفتیم. هر یک به زبان خودشان؛ بایکی درباره گوشی موبایلش صحبت می‌کردم، بادیگری درباره لپ‌تاپ یا کامپیوتر. دانش‌آموزان که دیدند در حوزه کامپیوتر تخصصی داریم، ارتباطمان نزدیک‌تر شد. یک روز یکی از بچه‌ها گفت: آقا هنرستان ما مدرسه تصویرسازی ندارد. تخصص همین بود. به مدیر هنرستان پیشنهاد کردم برای تدریس بروم. پذیرفتند و در مدرسه مشغول به تدریس شدم.

آقا شتبه‌آمده‌اید؛ کلاس قرآن نداریم!

۹ سال گذشته یکی از دوستانش به او می‌گوید: آموزش و پرورش استخدامی دارد؛ چرا شرکت نمی‌کنی؟ او که کار با نوجوانان را دوست دارد، در رشته کامپیوتر شرکت می‌کند و دست بر قضا قبول می‌شود. می‌خندد و تعریف می‌کند: وقتی برای مصاحبه رفتیم با دیدن من تعجب کردند و گفتند مگر شما در این حوزه تخصص دارید! خلاصه در مصاحبه قبول شدم و اکنون در ناحیه تبادل‌دکان در سه هنرستان مشغول به تدریس هستم. بهترین خاطره‌اش از اولین سال تحصیلی در این مدارس این است که وقتی وارد کلاس می‌شود، شاگردانش به او می‌گویند «حاج آقا شتبه‌آمده‌اید؛ الان دینی و قرآن نداریم. درس ما تخصصی است.» وقتی متوجه می‌شوند او دبیر تخصصی است، اذیت و آزارهایشان شروع می‌شود تا نقطه ضعفی از او به دست بیاورند. برای اینکه دانش‌آموزانش ایرادی به او نگیرند، به خاطر هر دو ساعت تدریس چهار ساعت مطالعه می‌کرد تا طرح درس بنویسد و بتواند در کلاس، پاسخ سؤالاتشان را بدهد. حجت الاسلام والمسلمین کیخانی که روزگاری خودش پرشور و شورترین شاگرد و دانشجوی کلاشان بوده است، حالا به راحتی می‌تواند شاگردانش را کنترل کند.



راه انداختیم تا صدای مسجد و پایگاه بسیج را به گوش اهالی برسانیم. استادانی در حوزه‌های اعتقادی، طب سنتی، روان‌شناسی و تربیت فرزند می‌آوردیم و پس از ضبط برنامه در کانال محله پخش می‌کردیم. کودکان و نوجوانان را فراموش نکردند. برای آموزش به آن‌ها سناریوهایی چیدند و عروسی خریدند. در هر قسمت، عروسک سؤالاتی می‌پرسید و مجری برنامه حضور داشت که به آن‌ها پاسخ می‌داد.

مسجد النبی (ص) و مسجد حجتی‌الندشت بود. به خاطر اخلاق خوش و ارتباط دوستانه‌ای که با کودکان و نوجوانان محله داشت، سال ۱۳۹۷ فرماندهی پایگاه بسیج شهدای‌الندشت را به او دادند. یک سال از حضورش در مسجد نگذشته بود که کرونا شهر را فراگرفت و به خاطر حفظ سلامتی مردم، مساجد هم بسته شدند. حجت الاسلام والمسلمین کیخانی به این فکر کرد چطور می‌تواند ارتباطش را با مردم محله به‌ویژه کودکان و نوجوانان حفظ کند. او با اشاره به این موضوع ادامه می‌دهد: در پایگاه بسیج استودیویی

غیرمسجدی‌ها هم به مسجد بیایند

۶ «یک عده مخاطب مان نبودند.» این یکی از دغدغه‌های فرمانده پایگاه بسیج شهدای‌الندشت بود. برای رفع آن تلاش می‌کرد با برنامه‌های آموزشی، فرهنگی و تفریحی مثل جلسات حل‌تمرین، استخراج و تبال و کلاس‌های علمی آن‌ها را نیز جذب کند. کلاس‌های رباتیک و دوره‌های نجوم هم جزو ثابت برنامه‌هایشان شد. کم‌کم توانستند برای مجموعه، تلسکوپ و دیگر تجهیزات نجوم را فراهم کنند. او با اشاره به شگفتی‌های عالم و نظم هستی می‌گوید: از این فرصت استفاده کردیم و لایه‌لای مطالب کلاس، اصول فقهی و احکام را به بچه‌ها

آموزش دادیم. آموزش نرم افزار پلندر و تری دی مکس برای جوانان هم در این پایگاه مورد استقبال قرار گرفت.

در کنار فعالیت‌های این مسجد، محفل نور که در واقع محفل هنرمندان انقلاب اسلامی است، شکل گرفت. در این محفل تبادل اطلاعات درباره فتوشاپ، هوش مصنوعی، طراحی‌های سه بعدی، امکانات سخت‌افزاری و... صورت می‌گرفت. در این جلسات در کنار رفقای حوزه رسانه حجت الاسلام والمسلمین کیخانی، جوانان و نوجوانان خوش فکر محله هم حضور دارند. این افراد بین ۱۷ تا ۲۵ سال دارند و طی دو سال گذشته دوازده نفر از آن‌ها وارد بازار کار شده‌اند.



برای مراسم اعتکاف تلویزیون برده بودیم

۷ همان طور که خاطر اتش را تعریف می‌کند، به یاد اعتکافی می‌افتد که در بیست و چهار سالگی در آن شرکت کرده بود؛ می‌گوید: شنیدیم مسجد ارشاد الرضا (ع) اعتکاف برگزار می‌کند. به پسر خاله‌ها و پسر عموهایم گفتم بیایید برویم. خلاصه ۱۰ نفر دوست و آشنا جمع شدیم و رفتیم اعتکاف. آن سال جام جهانی فوتبال بود. برای همین پسر خاله‌ام لایه‌لای و سایلش تلویزیون آورده بود! سرتان را به درد نیارم. آن قدر شلوغ بودیم که همه چیز را به هم ریختیم. روز آخر هم برای مسئول اعتکاف جشن پتو گرفتیم. مسئولان آنجا از دستمان عاصی شده بودند، اما در نهایت به رویمان نیاروند و با صبوری ما را تحمل کردند. آن اعتکاف سبب آشنایی من با دو روحانی آنجا شد.